



## امکان سنجی سماع موتی در آیات ۸۰ و ۸۱ سوره مبارکه النمل (بر اساس نظریه وضع الفاظ بر ارواح معانی علامه طباطبایی)<sup>۱</sup>

زهرا حصارکی<sup>۲</sup>، محمدحسین ضیائی نیا<sup>۳</sup>

### چکیده

سماع موتی از جمله مسائل مهمی است که مورد توجه بسیاری از متکلمین شیعه و سنی قرار گرفته و تبیین‌های متفاوتی در مقام دفاع و یا مخالفت با آن ارائه شده است. یکی از ادله مخالفین، تمسک به آیات ۸۰ و ۸۱ سوره نمل است که ظاهر آن دلالت بر عدم سماع اموات دارد. اموات در این آیات به اذعان مفسرین شیعه و سنی مجاز از کافر است. با عنایت به واقع‌نمایی آیات قرآن کریم، بین مجازهای به‌کاررفته در آیات و معانی حقیقی آن ارتباط واقعی و حقیقی برقرار می‌باشد. در نتیجه اطلاق میت به کافر، مبین وجود حقیقتی مشترک میان این دو است که منجر به صدق کاربرد لفظ موت در معنای دیگر (کافر) می‌گردد. این مقاله در صدد است با تحلیل رابطه معنای حقیقی و مجازی موت، و با استفاده از نظریه وضع الفاظ بر ارواح معانی علامه طباطبایی، تبیینی جدید نسبت به عدم سماع به‌کار رفته در آیات ارائه دهد. با توجه به تحلیل این رابطه، روشن می‌شود که موت به معنای فقدان آثار و خواص در شیء است که نسبت به هر موضوعی به‌لحاظ آن موضوع سنجیده می‌شود و در مورد آیات مورد بحث انسانی که متأثر از حق و هدایت‌پذیر نیست (کافر)، خودش حقیقتاً میت است.

واژگان کلیدی: سماع، موت، کافر، حقیقت، مجاز، وضع الفاظ بر ارواح معانی.

۱. این مقاله در کنگره بین‌المللی علامه طباطبایی پذیرش شده است.

۲. طلبه سطح چهار کلام اسلامی جامعه الزهراء (عج) قم

۳. دانشجوی دکتری مدرسی قرآن و متون اسلامی، دانشگاه معارف قم



## مقدمه

سَمَاعِ مَوْتِي يَكِي از مسائل مبنایی در موضوع شفاعت و استغاثه است. وهابیت با زیر سؤال بردن سماع اموات، زیربنای اموری همچون شفاعت و استغاثه به اولیاء و صالحان را مورد خدشه قرار داده اند. مخالفان سماع موتی برای اثبات مدعای خویش به برخی از آیات قرآن استناد کرده اند که شاخص ترین آنها را می توان آیات ۸۰ و ۸۱ سوره نمل شمرد.

البانی برای اولین بار با شرح و تحقیق کتاب «الآیات و البینات فی عدم سماع الاموات علی مذهب الحنفیة السادات» (نوشته نعمان بن محمود آلوسی) باب جدیدی را در مسأله عدم سماع اموات گشود. او با عنایت به آیات ۸۰ و ۸۱ سوره نمل که می فرماید: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتِي وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وُلَّوْا وَ مَا مُدْبِرِينَ \* وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَنْ صَلَاتِهِمْ إِنْ تُسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ»<sup>۱</sup> تشبیه کفار به اموات را در این آیات دلیل بر عدم سماع اموات دانسته است که این دیدگاه نقدهای متعددی از جانب متکلمین شیعه و سنی در پی داشته است.

پاسخ های متفاوتی نسبت به این شبهه ارائه شده است که همگی ناظر به معنای مجازی از موت و حیات می باشد. در حالی که می توان با توجه به تقریر علامه طباطبایی از نظریه وضع لفظ برای روح معنی، ملاک بقاء لفظ در معنای حقیقی را باقی ماندن آثار مطلوب از شیء دانست. بنابراین استعمال لفظ با فرض بقاء اثر خاص و مطلوب از آن لفظ، استعمال در معنای حقیقی است نه مجازی (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۳۲۰).

با توجه به پژوهش هایی که در این مسأله انجام گرفته، می توان کتاب «سَمَاعِ مَوْتِي» نوشته حسن سعادت پرور، مقاله «پاسخ به شبهات البانی در باب سَمَاعِ مَوْتِي» از آقای مجید فاطمی نژاد و مقاله

---

۱. بی تردید تو نمی توانی [دعوت را] به مردگان بشنوانی، و نیز نمی توانی آن را به کران که پشت کنان روی برمی گردانند بشنوانی، و تو هدایت کننده کوردلان از گمراهی شان نیستی، و نمی توانی [دعوت را] جز به آنان که به آیات ما ایمان می آورند و تسلیم [فرمان ها و احکام] خدا هستند بشنوانی.

«بررسی تطبیقی اسماع و سماع موتی در تفاسیر فریقین» از خانم نسرین رنجبری و دیگران را به‌عنوان آثاری که به‌طور خاص به تبیین عدم سماع اشاره‌شده در آیات مذکور پرداخته‌اند نام برد. وجه امتیاز این پژوهش نسبت به سایر پژوهش‌های صورت گرفته را می‌توان در ارائه پاسخ براساس رویکرد خاص قرآنی و همچنین تأکید بر معنای حقیقی و آثار خاص آن مبتنی بر نظریه وضع الفاظ بر ارواح معانی علامه طباطبایی دانست.

این مقاله در صدد است علاوه بر گردآوری پاسخ‌های ارائه‌شده پیرامون مسأله، به تبیین پاسخ عمیق‌تر مبتنی بر رابطه معنای حقیقی و مجازی الفاظ به‌کار رفته در آیه بپردازد.

از آنجایی که قرآن کریم تبیان است و با تمسک به مجموع آیات آن می‌توان درک درستی نسبت به مسائل به‌دست آورد، می‌توان وجه امتیاز این پژوهش را در تمرکز بر آیات قرآن در تبیین پاسخ و استفاده از تحلیل عقلانی ناظر بر آیات دانست.

ساختار مقاله براساس پاسخ‌های ارائه‌شده به اشکال البانی و نقدهای وارد بر آنها، تبیین دیدگاه علامه طباطبایی در زمینه وضع لفظ برای روح معنی و بررسی معنای حقیقی و مجازی الفاظ به‌کار رفته در آیه با تحلیل آیات قرآن کریم است.

### ۱. تقریر شبیهه

البانی با توجه به آیتی که دال بر عدم سماع کافران است، عدم سماع اموات را چنین تقریر می‌کند: خداوند در این آیات کافران را در نشنیدن (سخن حق) به اموات تشبیه کرده است. این تشبیه دلالت می‌کند که اموات - که در اینجا مشبّه به است - نمی‌شنوند. همچنان‌که وقتی زید در شجاعت به شیر تشبیه می‌شود، این شجاعت در شیر اقوی از شجاعت در زید است. بنابراین عدم سماع در اموات بیشتر و شدیدتر از عدم سماع کفار می‌باشد (آلوسی، ۱۴۲۵ق، ص ۲۱).

### ۱-۲. پاسخ‌های ارائه‌شده به اشکال البانی

مفسرین در تبیین این آیه تقریرهای گوناگونی ارائه داده‌اند. برخی عدم سماع در آیه را با نگاه توحیدی تبیین نموده‌اند. برخی معنای سمع را سماع انتفاعی می‌دانند و برخی نیز عدم سماع را می‌پذیرند، ولی آن را مرتبط با جسد خالی از روح میت می‌دانند. به هر یک از این پاسخ‌ها نقدهایی وارد است که در ادامه مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

### ۱-۲-۱. نگاه توحیدی

خداوند در آیه ۸۰ سوره نمل قدرت شنواندن را از پیامبر ﷺ نفی می‌کند. به این معنا که تنها قادر مطلق و مستقل در هدایت کافران به ایمان، خداوند متعال است و پیامبر ﷺ قادر به شنواندن اموات

نیست (نیسابوری، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۷۲).<sup>۱</sup> در حقیقت معنای آیه ۸۰ سوره نمل<sup>۲</sup> قریب با معنای آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» (قصص ۲۸، ۵۶) است. یعنی (ای پیامبر) تو نمی توانی کافران مرده دل را هدایت کنی (کتانی، بی تا، ج ۱۴۰، ص ۶).

با توجه به نگاه توحیدی، اساساً مسأله سماع موتی مطرح نمی شود؛ زیرا آیه شریفه در مقام بیان شنوایی یا عدم شنوایی نیست، بلکه در مقام بیان عدم قدرت استقلالی برای غیر خداوند در تمامی امور است. از این رو قدرت شنوندن احیاء و اموات و مؤمن و کافر، همگی به دست خداوند است: «إِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَنْ يَشَاءُ»؛ خدا [دعوت حق را] به هر کس بخواهد می شنواند (فاطر ۳۵، ۲۲).

**نقد:** نکته ای که در بررسی این پاسخ باید مد نظر قرار گیرد این است که هر چند پیامبر اکرم ﷺ به طور استقلالی نقش هادی به سمت دین را ندارند، اما بر اساس صریح آیات قرآن کریم نقش ایشان در جهت دهی افراد به سوی هدایت نقشی اساسی و تعیین کننده است؛ چنان که در آیه ۴۲ سوره شوری این نقش به صراحت مورد اشاره قرار گرفته است:

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ و همان گونه [که بر پیامبران پیشین وحی کردیم] روحی را [چون قرآن] از امر خود به تو وحی کردیم. تو [پیش از این] نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؟ ولی آن [کتاب] را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگانش را بخواهیم به وسیله آن هدایت می کنیم. بی تردید تو [مردم را] به راهی راست هدایت می نمایی».

به نظر می رسد در تبیین مورد بحث، نقش اساسی پیامبر اکرم ﷺ در هدایت گری مورد غفلت واقع شده است.

### ۱-۲-۱. پاسخ با نگاه به وجه شبه (سماع انتفاع)

برخی اندیشمندان منظور از اموات را ارواح آنها در نظر گرفته و وجه شبه بین اموات و کافران را در «شنیدن انتفاعی» و غیر از شنیدن عادی تبیین می کنند. نتیجه این تحلیل این است که اموات و کفار سماع دارند، ولی «سماع قبول و فهم و تبعیت» ندارند (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۲۹۸).<sup>۳</sup>

**نقد:** در آیات مورد بحث، خداوند متعال کافر را در عدم سماع به میت و ناشنوا تشبیه کرده است:

۱. «والمراد أنه تعالى هو الذي يقدر على إحياء قلوب هؤلاء الكفار بحياة الإيمان وأنت لا تقدر على ذلك»

۲. «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى»؛ بی تردید تو نمی توانی [دعوت را] به مردگان بشنوی.

۳. فَهَكَذَا الْمَوْتَى الَّذِينَ صَرَبَ لَهُمُ الْمَثَلُ لَا يَجِبُ أَنْ يُنْفَى عَنْهُمْ جَمِيعُ السَّمَاعِ الْمُعْتَادِ أَنْوَاعِ السَّمَاعِ كَمَا لَمْ يُنْفَ ذَلِكَ عَنِ الْكُفَّارِ؛ بَلْ قَدْ انْتَفَى عَنْهُمْ السَّمَاعُ الْمُعْتَادُ الَّذِي يُنْتَفَعُونَ بِهِ وَأَمَّا سَمَاعُ آخَرٍ فَلَا يُنْفَى عَنْهُمْ.

«إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»

بنابراین یک حقیقت (یعنی روح کافر) از یک جهت (یعنی عدم سماع) به میت و ناشنوا تشبیه شده است. اگر با کمی اغماض «سماع انتفاع» را به عنوان وجه شبه میان میت و کافر بپذیریم به این معنا که هر دو طرف تشبیه (کافر و میت) می شنوند ولی از شنیدن خود بهره ای نمی برند، به هیچ نحو نمی توان وجه شبه در تشبیه کافر به ناشنوا را به «سماع انتفاع» توجیه نمود؛ چراکه ناشنوا مطلقاً قدرت شنوایی ندارد. لذا «سماع انتفاع» نمی تواند به عنوان وجه شبه میان کافر و ناشنوا قرار گیرد.

۱-۲-۳. پاسخ با عنایت به معنای مشبه به (الموتی)

برخی دیگر از اندیشمندان اسلامی وجه شبه را عدم سماع به طور مطلق بیان کرده اند. اما آن را مربوط به جسم میت می دانند نه روح وی. براساس این دیدگاه، کفار به بدن های بی روح (جسد) تشبیه شده اند (ملکاوی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۱۸۱) و این ناشنوایی به جسم میت اطلاق شده است. در نتیجه اساساً مسأله سماع اموات (روح) مطرح نخواهد بود. این تبیین با توجه به آیه «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ»<sup>۱</sup> (فاطر (۳۵)، ۲۲) تقویت می گردد. در این آیه مراد از «من فی القبور» کافران هستند و روشن است که آنچه درون قبر قرار می گیرد، جسد میت است.

**نقد:** این پاسخ نسبت به پاسخ های دیگر دقیق تر است. اما با توجه به پذیرش تشبیه میت به کافر، می بایست برای توجیه وجه شبه در این تشبیه به دنبال وجه شبهی قابل انطباق به سایر تشبیهات صورت گرفته بود. براساس این پاسخ، وجه شبه «عدم سماع به طور مطلق» در میت و ناشنوا (مشبه به) به صورت حقیقی وجود دارد. در حالی که در مورد کافر، «عدم سماع به طور مطلق» — علی رغم اینکه می شنود ادعایی و تخیلی است و مابه ازاء حقیقی نخواهد داشت. این در حالی است که مجاز و استعاره (تشبیه مضمَر) در قرآن غیر واقعی نیست. بلکه مجاز نیز از واقعیتی حکایت دارد که تطابق با آن «صدق» و تخالف با آن «کذب» است؛ مثلاً «رأیت اسداً یرمی» از تیراندازی ماهر و شجاع حکایت دارد که در صورت ماهر و شجاع بودن، کلامی صادق و در صورت نبود، کاذب است. کذب آن است که دلالت ظاهر کلام برخلاف واقعیت باشد و در استعمال مجازی، کلام بر همان معنای مشابه اصل دلالت دارد و در صورت تطابق صادق است (نصیری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۸).  
با توجه به این اشکالات می بایست وجه شبهی را تبیین نمود که قابل تطبیق با تمامی تشبیهات به کار رفته در آیه (تشبیه کافر به میت، تشبیه کافر به ناشنوا و تشبیه کافر به نابینا) باشد. تبیین وجه

۱. «لقد شبه الله سبحانه وتعالى المؤمن بالحي وشبه الكافر بالميت من حيث أن الميت جسده خالٍ من الروح»

۲. و تو (هرگز) شنواکنده ای کسانی که در گورهایند نیستی.

شبه جامع و مطابق با حقیقت، براساس رابطه بین معنای حقیقی و مجازی موت می تواند ما را به پاسخ دقیق تری در مسأله رهنمون گردد.

## ۲. نظریه وضع لفظ برای روح معنا

علامه طباطبائی<sup>۱</sup> در تفسیر المیزان، تقریر جدیدی از نظریه وضع لفظ برای روح معانی بیان می کند. طبق بیان علامه، بشر در ابتدا مفردات لغات را در مقابل محسوسات و امور جسمانی وضع کرد و هر وقت لغتی را به زبان می آورد، شنونده به معنای مادی و محسوس آن منتقل می شد. به همین جهت دایره استعمال لغات امور مادی و محسوس بود. سپس به تدریج منتقل به امور معنوی شد و این انتقال و استعمال لفظ در امور معنوی هر چند در ابتدا، استعمال مجازی بود، لیکن در اثر تکرار استعمال کار به جایی رسید که آن امر معنوی هم معنای حقیقی کلمه شد (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۳۱۹).<sup>۱</sup> ایشان «چراغ» را به عنوان نمونه مطرح فرموده است. به این ترتیب که در گذشته چراغ به وسیله ای با شکل خاص اطلاق می شده که اثر آن روشنایی بوده است و به مرور زمان و تحول زندگی، شکل و شمایل چراغ اولیه به طور کامل تغییر کرده است. اما هم چنان به دلیل همان اثر و یا آثار مطلوب به آن سراج و یا چراغ گفته می شود. بنابراین از نظر علامه طباطبائی<sup>۲</sup> ملاک در بقاء معنای حقیقی و عدم بقاء آن، بقاء اثر مطلوب از آن معنا می باشد (همان، ص ۳۲۰).<sup>۲</sup>

با عنایت به نظر علامه در باب وضع لفظ برای روح معنا، با تحلیل مفردات به کار رفته در آیه مورد بحث به این نتیجه می رسیم که این مفردات ابتدائاً دالّ بر معنای حقیقی محسوس خویش که از طریق وضع ایجاد شده است می باشد. اما می توان گفت به دلیل بقاء روح معنا و آثار مطلوب آن در استعمال قرآنی، لفظ با حفظ روح معنا هم چنان در معنای حقیقی استعمال شده است. این مطلب در ادامه بیشتر مورد تدقیق قرار خواهد گرفت.

## ۳. تحلیل حقیقت و مجاز در تشبیه

در هر تشبیه چهار رکن وجود دارد؛ مشبه، مشبه به، وجه شبه و ادات تشبیه. گاهی اوقات در تشبیه با وجود قرینه، مشبه و یا مشبه به حذف می گردد. در این حالت به آن تشبیه، استعاره یا تشبیه مضمّر می گویند (حداد عادل و دیگران، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۵۵۳). استعاره نوعی مجاز است (اخضری، ۲۰۱۴م، ج ۳۲، ص ۱).

۱. «فقد عرفت ان مفردات اللغة انما انتقل الانسان الى معانيها ووضع الالفاظ بحذائها واستعملها فيها في المحسوسات من الامور الجسمانية ابتدائاً ثم انتقل تدريجاً الى المعنويات، وهذا وإن أوجب كون استعمال اللفظ الموضوع للمعنى المحسوس في المعنى المعقول استعمالاً مجازياً ابتداءً لكنه سيعود حقيقة بعد استقرار الاستعمال وحصول التبادر».

۲. «وعلى هذا فالملك في بقاء المعنى الحقيقي وعدم بقاءه بقاء الاثر المطلوب من الشيء».

استعاره در جایی به کار می‌رود که معنای اصلی و وضع لغوی لفظ شناخته شده باشد؛ به گونه‌ای که کاربرد آن در معنای مشابه یا مناسب، به عنوان انتقال از جایگاه خود است. گویی عاریه گرفته شده است (جرجانی، ۱۴۲۲ق، ص ۴۴).

از این رو معنای حقیقی و معنای مجازی، هر دو حقیقت عینی دارند و حقیقت به معنای فلسفی آن درباره هر دو صادق است. جز آنکه معنای اصلی با دست وضع تعیین یافته است و دلالت بر آن وضعی است، ولی معنای مجازی به لحاظ مناسبتی است که با معنای اصلی دارد. البته در عین حال حقیقتی است که عینیت ذاتی دارد و لفظ به عنوان عاریت در آن به کار رفته و دلالت بر آن به کمک قرینه و رهنمود عقل انجام می‌گیرد.

«مجاز» استعمال لفظ در غیر معنای حقیقی آن همراه با مناسبتی به نام «علاقه» میان معنای اول و دوم آن است که ذهن را به سمت معنای مجازی می‌کشاند (نصیری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۹). این «علاقه» در حقیقت همان وجه شبه است که صفتی مشترک بین طرفین تشبیه می‌باشد (مطلوب، ۲۰۰۰م، ج ۱، ص ۶۷۲).

#### ۴. بررسی معانی حقیقی و مجازی در آیه ۸۰ سوره نمل

در آیه ۸۰ سوره نمل خداوند کافران را چنین توصیف می‌کند: «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى». برخی معتقدند در این آیه نوعی مجاز از معنای میت به کار رفته است. به تعبیر دیگر، میت در معنای حقیقی بر جسدی فاقد روح اطلاق می‌شود. اما در استعمال قرآنی، این لفظ در معنای انسانی است که فاقد تأثیرپذیری از پیام انبیاء (کافر) باشد استعمال شده است. با توجه به دیدگاه علامه طباطبایی در مورد رابطه حقیقت و مجاز، می‌توان به تبیین عمیق‌تری نسبت به معنای موت و حیات از منظر قرآن دست یافت. برای روشن‌تر شدن مسأله، ابتدا به معنای لغوی و سپس معنای اصطلاحی موت از منظر قرآن کریم پرداخته خواهد شد.

موت از جهت لغوی به معنای مفارقت روح از بدن (مدنی، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۳۰۶)<sup>۱</sup> یا همان مرگ (قرشی بنایی، ۱۴۱۲ق، ج ۶، ص ۳۰۲) و ضد حیات (جوهری، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۶۶) است. میت به معنای مرده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۸۲). اصل این لغت به معنای از بین رفتن قوت می‌باشد (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۲۸۳) که مرگ موجودات زنده یکی از مصادیق بارز آن است (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۹۸).

در اصطلاح قرآن کریم معنای متعددی برای موت آمده است:

۱. «بَانَتْ رُوْحُهُ عَنِ جَسَدِهِ، فَهُوَ مَيِّتٌ».



گاهی موت به معنای زائل شدن قوه نامیه یا همان رشد و نمو در گیاه و حیوان است: «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (روم (۳۰)، ۱۹)؛ و زمین را پس از مردگی اش زنده می‌کند.

گاهی به معنای از بین رفتن نیروی حواس است: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا» (مریم (۱۹)، ۲۳)؛ ای کاش پیش از این مرده بودم.

گاهی این واژه به معنای زائل شدن نیروی عاقله (جهالت) است: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» (انعام (۶)، ۱۲۲)؛ آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم.

گاهی به معنای اندوه و حزن است: «وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ» (ابراهیم (۱۴)، ۱۷)؛ و مرگ از هر طرف به او رو می‌کند، ولی مردنی نیست.

از بیان فوق نتیجه می‌گیریم که براساس دیدگاه قرآن، مرگ بر حسب نوع حیات متفاوت است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۸۱) و با توجه به این تبیین از موت، می‌توان صفت مقابل آن (حیات) را دارای مراتبی دانست.

#### ۴-۱. مراتب حیات انسانی

براساس آیات قرآن کریم می‌توان نتیجه گرفت که حیات دارای مراتبی است و طبعاً مرتبه نازله حیات در مقایسه به مراتب بالاتر، به جهت فقدان آثار مطلوب مرتبه بالاتر «مرگ» محسوب می‌شود. چنانچه خداوند متعال در خطابی دعوت انبیاء را حیات بخش مؤمنان بیان می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال (۸)، ۲۴)؛

ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می‌بخشد دعوت می‌کنند، اجابت کنید.

می‌توان نتیجه گرفت که انسان در مرتبه نازله حیات خود، فاقد آثار مراتب بالاتر حیات می‌باشد. حیات بالاتری که با اجابت دعوت حق و دعوت رسول اکرم ﷺ و با ایمان و عمل صالح به دست می‌آید:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل (۱۶)، ۹۷)؛

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد درحالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم.

بدیهی است اینکه می‌گوییم برای مومن حیات و نور دیگری است، مجازگویی نبوده، بلکه

راستی در مؤمن حقیقت و واقعیتی دارای اثر وجود دارد که در دیگران وجود ندارد و این حقیقت سزاوارتر است که اسم حیات و زندگی بر آن گذاشته شود تا آن حقیقتی که در دیگر مردم است و آن را در مقابل حیات نباتی، حیات و زندگی حیوانی می‌نامیم (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۷، ص ۳۳۷ - ۳۳۹).

از این رو می‌توان بیان داشت که از منظر قرآن کریم، روح اصیل است و حیات و ممت بالاتر از حیات و ممت جسمانی بوده و بلکه وابسته به پذیرش دعوت حق و هدایت‌پذیری تعریف می‌شود. در همین راستا، علامه طباطبایی حیات را چیزی می‌داند که به وسیله آن، آثار مطلوب از موجود بر آن موجود مرتب می‌شود و موت را فقدان آن آثار شمرده و حیات انسان را بودن انسان بر سبیل هدایت می‌داند (همان، ج ۱۰، ص ۵۱).

مؤید این مطلب را می‌توان در آیات قرآن کریم یافت؛ چنان‌چه قرآن کریم کافران را در مرتبه نازل حیات حیوانی و همچون چهارپایان می‌شمارد:

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ (فرقان، ۲۵)، (۴۴)؛

آیا گمان می‌کنی بیشتر آنان [سخن حق را] می‌شنوند، یا [در حقایق] می‌اندیشند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند، بلکه آنان گمراه‌ترند!

در حقیقت به جهت بسندگی ایشان به مرتبه پایین حیات از تأثیر و تأثر به واسطه چشم و گوش و زبان (آثار عقلانی حیات) بی‌بهره هستند:

﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمِيٌّ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (بقره، ۲)، (۱۷۱)؛

کر و لال و کورند، به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه نمی‌کنند.

از همین جهت، کافر به حقیقت حیات انسانی نرسیده و فاقد آثار آن بوده و مرده است:

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾ (نمل، ۲۷)، (۸۰)؛

بی‌تردید تو نمی‌توانی [دعوت را] به مردگان بشنوانی.

همچنین آیات قرآن کریم کشتگان راه خدا را اَحْيَاءِ معرفی می‌نماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ﴾ (آل عمران، ۳)، (۱۶۹)؛

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند.

درحالی‌که از نظر ظاهری و مادی اطلاق «حی» بر جسد فاقد روح پذیرفتنی نیست. از منظر قرآن کریم، انسانی که متأثر از حق نبوده و هدایت‌پذیر نیست (کافر)، حقیقتاً میت است.

همچنان که کسانی که در راه خداوند جانشان را فدا می کنند (شهیدان)، حقیقتاً زنده هستند و قرآن کریم تأکید می کند که ایشان را مرده مپندارید. در این آیه تشبیهی صورت نگرفته است، بلکه شهید اگرچه از نظر ظاهری فاقد حیات جسم و آثار آن است، اما از نظر روح واجد آثار و تأثیر و تأثر است.

بنابراین می توان قرآن کریم را به عنوان تنها منبع اصیل و وحیانی از جانب خداوند دانست که با توجه به اصالت روح و حیات ابدی انسان به توجیه و هدایت او در زندگی مادی و دنیوی می پردازد. از این رو می توان حیات را در معنای لغوی و اصطلاح قرآنی، متشکل از دو مؤلفه تأثیرپذیری و تأثیرگذاری بر محیط دانست؛ چنان که در طبیعت و حیات نباتات و حیوانات این دو مؤلفه وجود دارد. گیاهان متأثر از نور خورشید، آب و خاک بر محیط پیرامون خود تأثیر گذاشته و رشد و نمو می کنند. می توان این دو مؤلفه را در معنای اصطلاحی حیات از منظر قرآن کریم (حیات طیبه) نیز جاری دانست. به این معنا که روح متأثر از درکی که به واسطه قوای جسمانی حاصل شده به هدایت و ایمان دست می یازد و تأثیر چنین درکی در اطاعت و عمل صالح هویدا می گردد: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل (۱۶)، (۹۷)؛ از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد درحالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم)».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ (انفال (۸)، (۲۴)؛

ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد دعوت می کنند، اجابت کنید.

این دریافت زمانی کامل تر خواهد شد که ملاحظه کنیم قرآن کریم روح کافر را میت و فاقد هر گونه تأثیر و تأثر از قوای ادراکی (بینایی و شنوایی) معرفی می نماید. از این رو در ادامه آیه «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ» (نمل (۲۷)، (۸۰)، روح کافر به "نابینا و ناشنوا" توصیف شده است:

﴿وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ\* وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ صَلَاتِهِمْ﴾؛

بی تردید تو نمی توانی [دعوت را] به مردگان بشنوانی، و نیز نمی توانی آن را به کران که پشت کنان روی برمی گردانند بشنوانی و تو هدایت کننده کوردلان از گمراهی شان نیستی».

لذا می بایست در مرحله ی بعدی به تبیین معنای اصطلاحی این دو لفظ پرداخته شود.

«الصُّمُّ» به معنای از بین رفتن شنوایی (صاحب، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۹۸؛ راغب اصفهانی،

۱۴۱۲ق، ص ۴۹۲) و فقدان حسّ شنوایی است. کسانی را که فاقد این حس هستند، ناشنوا می‌نامند. معنای اصطلاحی صَمّ از دیدگاه قرآن کریم کافرانی هستند که سخن حق را قبول نمی‌کنند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۹۲). از منظر قرآن کریم، شنوایی در روح انسان آثاری را بر جای می‌گذارد که فقدان آن آثار به منزله عدم بهره‌مندی از شنوایی و یا بسنده کردن به مراتب پایین از آن است. لذا در ادامه استعمال سمع در معنای لغوی و معنای مورد نظر قرآن کریم مورد تدقیق قرار می‌گیرد و سپس به بررسی آثار مطلوب سمع از منظر قرآن کریم پرداخته خواهد شد.

«سمع» در لغت به قوه‌ای در آلت شنوایی (گوش) اطلاق می‌گردد که به واسطه آن، اصوات درک می‌شود (همان، ص ۴۵۲) و به آن حسّ شنوایی گفته می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۱۶۲) و در اصطلاح عرفی از آن به فهمیدن و اطاعت کردن نیز تعبیر می‌شود (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۲۲۷). «سَمِعْتُ کلامه» یعنی معنای کلام او را فهمیدم (طریحی، ۱۳۶۵ش، ج ۴، ص ۳۴۸). از منظر قرآن کریم، شنیدن ظاهری باید در هدایت روح و رسیدن او به کمال تأثیرگذار باشد. به همین جهت اگر این نتایج و آثار محقق نگردد، گویا اصلاً شنیدن محقق نشده است. از این رو قرآن کریم یکی از آثار سمع و شنوایی انسان را تعقل در پیام انبیاء بیان می‌کند:

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ﴾ (فرقان، ۲۵)، (۴۴)؛

آیا گمان می‌کنی بیشتر آنان [سخن حق را] می‌شنوند، یا [در حقایق] می‌اندیشند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند.

کسی که از تعقل در پیام توحید بی‌بهره است را کور و کر و لال می‌داند:

﴿صُمٌّ بُكْمٌ عُمًى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (بقره، ۲)، (۱۷۱)؛

کر و لال و کورند. به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه نمی‌کنند.

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ﴾ (یونس، ۱۰)، (۴۲)؛

و برخی از آنان به تو گوش می‌دهند [ولی گویا نمی‌شنوند]. آیا تو می‌توانی کران را گرچه اندیشه نمی‌کنند بشنوانی؟

دو عبارت "يَسْتَمِعُونَ" و "لَا يَعْقِلُونَ" اشاره به این مطلب دارد که کافران پیام رسولان را شنیده و درک می‌کنند، ولی در آن تعقل نمی‌کنند. هم چنین از منظر قرآن کریم یکی از مهم‌ترین آثار تعقل، هدایت‌پذیری و ایمان است:

﴿لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ﴾ (بقره، ۲)، (۱۷۰)؛

آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی فهمیدند و راه نمی یافته اند [باز کور کورانه از آنان پیروی خواهند کرد؟!]

در حقیقت شنوایی برای کافران فایده و ثمره ای (هدایت و ایمان) ندارد. به همین دلیل کافران همچون کسانی هستند که از سماع و بصر بی بهره اند (ابن رجب الحنبلی، ۱۴۲۶ق، ص ۸۱):<sup>۱</sup>

«صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (بقره (۲)، (۱۷۱):

کر و لال و کورند. به همین سبب [در باره حقایق] اندیشه نمی کنند.

یکی دیگر از آثار شنوایی از منظر قرآن، اطاعت قلبی و عملی است. به همین دلیل در برخی از آیات، شنیدن و اطاعت پذیری را قولی برآمده از ایمان می داند:

«إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ ... أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» (نور (۲۴)، (۵۱):

گفتار مؤمنان ... فقط این است که می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم.

بنابراین از نظر خداوند، مؤمنان راستین کسانی هستند که به آثار و لوازم شنیدن (یعنی همان ایمان و اطاعت عملی) پایبند هستند. در نتیجه قرآن کریم شنوایی را مختص به صاحبان ایمان می داند:

«إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ» (نمل (۲۷)، (۸۱):

و نمی توانی [دعوت را] جز به آنان که به آیات ما ایمان می آورند و تسلیم [فرمان ها و احکام] خدا هستند بشنوانی.

ولی کافران به لوازم شنوایی، اطاعت عملی و قلبی پایبند نبوده و بلکه در عمل نیز با آن مخالفت می کنند:

«قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا» (بقره (۲)، (۹۳):

«شنیدیم و [در باطن گفتند]: نافرمانی کردیم.

«يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا ... وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ... لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ» (نساء

(۴)، (۴۶):

۱. «الآية في نفي السماع والابصار عنهم لأن الشيء قد ينفي لانتفاء فائدته وثمرته فإذا لم ينتفع المرء بما يسمعه و يبصره فكأنه لم يسمع ولا يبصر و سماع الموتى هو بهذه المثابة وكذلك سماع الكفار لمن دعاهم إلى الإيمان والهدى»

و [به زبان ظاهر به پیامبر] می گویند: [دعوت را] شنیدیم و [به باطن می گویند]: نافرمانی کردیم ... و اگر آنان [به جای این همه اهانت از روی صدق و حقیقت] می گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم ... قطعاً برای آنان بهتر و درست تر بود.

در نتیجه فقدان پابندی کافر به لوازم شنوایی (تعقل و اطاعت پذیری) منجر به تشبیه آنان به اموات شده است: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى» (نمل (۲۷)، ۸۰).

به طور کلی می توان این طور نتیجه گرفت که قرآن کریم مجموعه ای از آثار مترتب بر یکدیگر را جزء آثار و غایات شنوایی معرفی می کند؛ آثاری چون تعقل، هدایت قلبی، ایمان و اطاعت عملی. در نتیجه وجه اشتراک اصطلاح قرآنی صُمّ [کافر] و معنای حقیقی آن [ناشنوا] در فقدان آثار قوه شنوایی است که این فقدان آثار قوه شنوایی و تأثیر و تأثرات آن در ناشنوا به جهت فقدان قوه شنوایی و در کافر به جهت فقدان تعقل و هدایت پذیری است.

#### ۲-۴. مراتب شنوایی

با توجه به مطالب گذشته می توان بیان داشت که از منظر قرآن کریم شنوایی نیز دارای مراتبی است که مرتبه نازله و ظاهری آن، شنیدن اصوات به واسطه قوه شنوایی است که انسان و حیوانات در این مرتبه از شنوایی مشترک هستند. چه بسا حیواناتی وجود دارند که قدرت شنوایی آنها بالاتر از انسان می باشد. با این تفاوت که انسان به واسطه برتری وجودی خویش بر حیوانات، قادر به دریافت درک والاتری از مسموعات خویش می باشد. خداوند در آیات قرآن شنوایی کافران را همچون چهارپایانی می داند که قادر به درک و فهم حقیقت پیام های شنیداری نیستند:

«وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً» (بقره (۲)، ۱۷۱)؛

داستان [دعوت کننده] کافران [به ایمان] مانند کسی است که به حیوانی [برای رهاندنش از خطر] بانگ می زند، ولی آن حیوان جز آوا و صدا [آن هم آوا و صدایی که مفهومی را درک نمی کند] نمی شنود.

خداوند شنوایی کافران را به شنوایی حیوانات تنزل داده است. به همین جهت کافران را فاقد مرتبه شنوایی انسانی (درک حقیقت پیام) و آثار ناشی از آن (هدایت پذیری) بر می شمارد. بنابراین کافر را در مرتبه شنوایی انسانی فاقد آثار مطلوب سمع و در نتیجه ناشنوا می داند. از این رو به دلیل فقدان تأثیر پذیری روح کافر از سمع به معنای اصطلاحی (عدم درک)، آیات قرآن او را همچون حیوانی - بلکه پست تر از حیوان - می داند که از مراتب قوه شنوایی به نازل ترین مرتبه آن بسنده کرده است:

﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ (اعراف، (۷)، (۱۷۹)؛

آنان مانند چهارپایانند و بلکه گمراه‌ترند.

سومین وصفی که در آیات ۸۰ و ۸۱ سوره نمل مطرح شده «عمی» به معنای نابینایی که راه هدایت بر او بسته شده است می‌باشد که ناظر بر توصیف روح کافر و مؤید بر همین نگاه تشکیکی و ذو مراتب است. خداوند کافر را چون نابینایی می‌شمارد که راه هدایت بر او بسته شده است: ﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ﴾ (نمل (۲۷)، (۸۱)؛ و تو هدایت‌کننده کوردلان از گمراهی‌شان نیستی.

لفظ «الْعُمِّيِّ» در آیه شریفه در غیر از معنای حقیقی خود (نابینا) و به معنای کافر استعمال شده است. «الْعُمِّيِّ» در لغت به معنای از بین رفتن بینایی (فراهِیدی، (۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۲۶۶) و فقدان بصر و بصیرت است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۸۸). لفظ «الْأَعْمَى» به معنی فردی فاقد قوه بینایی (نابینا) است. این لفظ در برخی از آیات قرآن کریم به معنای فردی فاقد قوه بینایی استعمال شده است: ﴿أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾ (عبس (۸۰)، (۲)؛ از اینکه آن مرد نابینا نزد او آمد! و ﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ﴾ (فتح (۴۸)، (۱۷)؛ بر نابینا [اگر در جنگ شرکت نکنند] گناهی نیست.

در برخی دیگر از آیات به معنای فرد کافر استعمال شده است: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ﴾ (رعد (۱۳)، (۱۶)؛ بگو: آیا [اعراض‌کننده از وحی که] نابینا [ست] و [پیر و وحی که] بینا [ست] یکسانند؟

در نتیجه از منظر قرآن کریم کافر با وجود بهره‌مندی از قوه بینایی و بصر از آثار مطلوب آن، یعنی هدایت‌پذیری و بصیرت محروم است. در فراز ﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ﴾ از آیه شریفه ۸۱ سوره نمل، عدم هدایت و تأثیرپذیری کافر از حق به‌عنوان علتی بر عدم بهره‌مندی وی از آثار بینایی تبیین می‌شود.

### نتیجه‌گیری

انسان دارای «حیات، سمع و بصر» است و هنگامی که حیات و سمع و بصر را از دست بدهد، از منظر لغوی به او «مرده، ناشنوا و نابینا» اطلاق می‌شود. با توجه به نگاه علامه طباطبایی و نظریه وضع الفاظ بر ارواح معانی، استعمال لفظ با فرض بقاء اثر خاص و مطلوب از آن لفظ، استعمال در معنای حقیقی است نه مجازی. بر این اساس از منظر قرآن کریم، «نابینا، ناشنوا و مرده حقیقی» فردی است که با کفر خویش چهره حق را پوشانده است.

در نتیجه می‌توان بیان نمود که در آیات شریفه ۸۰ و ۸۱ سوره نمل، کافر همان میّت است.

چنانچه میّت در لغت، جسمی فاقد قوه حیات و فاقد آثار مطلوب حیات جسمانی همچون تنفس، تغذیه، رشد و نمو... می باشد، کافر نیز میت است. به این معنا که فاقد بهره‌مندی از آثار مطلوب سمع، بصر و حیات روح که حیاتی برتر و اصیل است می باشد. آثار مطلوب سمع، بصر و حیات روح از منظر قرآن، در تعقل در مورد پیام انبیا و تأثیرپذیری از این پیام و نتیجتاً هدایت‌پذیری در رسیدن به فرجام نیک تعریف شده است.

البانی برای اثبات نظر خود نسبت به عدم سماع اموات معتقد است که کافر در آیه شریفه ۸۰ سوره نمل به میت تشبیه شده است. با توجه به نکات پیش گفته مشخص می شود که این مطلب صحیح نیست. بلکه میت در آیه مورد بحث در معنای حقیقی خود استعمال شده است و در نتیجه دیدگاه البانی در مورد عدم سماع اموات نیز مخدوش خواهد بود.



## کتاب نامه

### - قرآن کریم

۱. آلوسی، نعمان بن محمود (۱۴۲۵ق). التحقيق في الايات و البيئات. رياض: مكتبة المعارف.
۲. ابن تیمیه، احمد بن عبد الحلیم (۱۴۱۶ق). مجموع الفتاوى (ج ۴). المدینة المنورة: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف.
۳. ابن رجب الحنبلی، زین الدین عبدالرحمن بن أحمد (۱۴۲۶ق). أهوال القبور وأحوال أهلها إلى النشور، "المنصورة". مصر: دار الغد الجديد.
۴. ابن فارس، أحمد (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة (ج ۵). قم: مكتب الاعلام الاسلامی.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب (ج ۸). چاپ سوم. بیروت: دار صادر.
۶. اخضری، عبدالرحمن الصغیر (۲۰۱۴م). الجوهر المکنون فی صدف الثلاثة الفنون (ج ۳۲). به تحقیق محمد بن عبدالعزیز نصیف. بی جا: مرکز البصائر للبحث العلمی.
۷. جرجانی، عبدالقاهر (۱۴۲۲ق). أسرار البلاغة. به تحقیق عبدالحمید هنداوی. بیروت: دارالکتب العلمیة.
۸. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۴ق). الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية (ج ۱). چاپ سوم. بیروت: دار العلم للملایین.
۹. حداد عادل، غلامعلی و دیگران (۱۳۶۲). دانشنامه جهان اسلام (ج ۱). تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). المفردات لألفاظ القرآن الکریم. دمشق: دارالقلم؛ بیروت: الدارالشامیة.
۱۱. صاحب، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴ق). المحيط فی اللغة (ج ۸). بیروت: عالم الکتاب.
۱۲. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن (ج ۲ و ۷). چاپ دوم. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۳. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۶۵). مجمع البحرین (ج ۴). چاپ دوم. تهران: المکتبة المرتضویة.
۱۴. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق). العین (ج ۲). چاپ دوم. قم: دارالهجرة.
۱۵. قرشی بنایی، علی اکبر (۱۴۱۲ق). قاموس قرآن (ج ۶). چاپ ششم. تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۱۶. کتانی، المنتصر (بی تا). تفسیر القرآن الکریم (ج ۱۴۰). بی جا: بی نا.

۱۷. مدنی، ابن احمد (۱۴۲۶ق). الطراز الاول و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول (ج ۳). مشهد: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
۱۸. مطلوب، احمد (۲۰۰۰م). معجم المصطلحات البلاغیة و تطورها (ج ۱). بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۸۷). تفسیر نمونه (ج ۲). تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۲۰. ملکاوای، محمد (۱۴۰۵ق). العقیة فی توحید القران الکریم (ج ۱). بی جا: مکتبه دارالزمان.
۲۱. نصیری، علی (۱۳۸۷). معرفت قرآنی (ج ۲). تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۲. نیسابوری، نظام الدین (۱۴۱۶ق). (ج ۳). بیروت: دارالکتب العلمیة.